

نظریه پردازان بی عمل، کارگران بی سر

(بررسی تظاهرات کارگران در اول ماه مه ۹۴)

روزنامه مردم سالاری در ۲۶ آبان ۹۳ به نقل از حسینعلی امیری سخن‌گوی وزارت کشور حکومت اسلامی، گفته است: «تجمعات برای مطالبه حقوق و مزایا اگر بگوییم سالانه حدود ۳۰۰۰ تجمع کارگری از این قبیل در سطح کشور برگزار می‌شود.....». باید اضافه کرد که با توجه به کاهش سطح دستمزدها نسبت به هزینه خانوارها، مبارزه کارگر با کارفرما دیگر نه قابل شمارش و مقطعی، بلکه بطور مستمر و ممند و در تمامی لحظات کار و تولید هم جریان دارد، دقیقاً بهمین علت است که شاهد گستردگی و افزایش سوانح ناشی کار در دوران جدید هستیم. کارفرما اعم از دولت و سرمایه دار خصوصی در این شرایط حداکثر استفاده را از نیروی کار ارزان می‌برند. امروزه دستمزد به کمتر از ۱۰٪ قیمت تمام شده کالاها تنزل یافته، یعنی در کمترین مقدار خود نسبت به دیگر منابع بوده و این کارفرما را از بکارگیری نیروی کار ارزان به وجد می‌آورد. اعتراض کارگری، از طریق تعطیلی کار، اعتراض و اعتصاب‌ها، تظاهرات خیابانی و در مقابل ارکان نظام سرمایه از جمله مجلس بطور مستمر به وقوع می‌پیوندد. برخی از آنها با تعطیلی مراکز کار، به سطح خیابان‌ها و درگیری با نیروهای پلیس کشانده می‌شود، در این بین کارگران به زندان و شلاق و اخراج محکوم می‌شوند. هر چند گستردگی و استمرار این مبارزات علائم بحران‌های ذاتی نظام حاکم، و تغییر وضع موجود را نشان می‌دهد، اما این که سمت و سوی نهایی این تحولات به کدام سو می‌رود، نیاز به غور و بررسی دارد. برخی از فعالان ضد رژیم آنرا نشانه‌های امیدوار کننده‌ای برای حاکم شدن یک نظام فارغ از استثمار و دیکتاتوری ارزیابی می‌کنند، این حجم از مبارزات، تشکل‌ها، محافل و عناصر کارگری را در داخل و بخصوص در خارج از کشور، سرشار از امید و آرزو کرده و نشانه تحقق حتمی و قطعی آرمان خود تلقی می‌کنند، به امید آنکه در بهم پیوستگی این سطح از اعتراضات و مبارزات کارگری، استقرار سوسیالیسم کارگری در فردای ایران امری محتوم خواهد بود.

تحلیل عمیق و درک فحوای مبارزات خودبخودی جاری، مطالبات پراکنده، بجهت فقدان طرح واره سراسری که چشم انداز زندگی بهتر و جامعه انسانی را با گذار از بن بست‌ها و تضادهای موجود را در یک طرح و مسیر روشن نمایندگی کند، نشانی از تحقق امید و آرمان‌رهایی را در بر ندارد. این اعتراض‌ها و مبارزات هر چند از نظر کمی بسیار گسترده و بی سابقه است، و جهت‌گیری آن عصیان بر علیه وضع موجود است، اما جنبه اثباتی، تحقیقی و آرمانی آن خالی از یک طرح، الگو و مدل نظامند جایگزین برای یک تحول سراسری، برپایی جامعه انسانی و سوسیالیستی است. به این جهت، این جویبارها که در اقصی نقاط جاری هستند، قادر به پیوستن و تشکیل رودخانه آرمانی نیستند، که با آن بتوان با تحقق طرح کلی و سراسری، سرزمین‌های وسیعی را آباد و حاصل خیز نمود. در این رابطه می‌توان گفت، تاریخ و واقعیت‌ها با آرزوها و آرمان‌ها شکل نمی‌گیرد، بلکه بستگی به گستردگی، سطح سازمانیابی، برنامه، کنش تشکیلاتی، قدرت سیاسی و مبارزات طبقاتی و تلفیق نظر و عمل سراسری دارد. ریشه وضعیت کنونی را همانطور که خواهیم دید، می‌بایست در نحوه عمل پیشروان و نظریه پردازان بی عمل جستجو نمود.

جامعه ایران، تحت حاکمیت و سیاست های نظام کنونی یک تحول و دگرگونی عمیقی را در پیش دارد. شکست اقدامات اصلاحی حکومتی از بالا، طی دوران خاتمی - که ریشه در ماهیت نظام داشت - جامعه را در مسیر یک تحول سیاسی برگشت ناپذیر قرار داده است، اما اینکه در نتیجه این تحولات، به کدام سمت و سو گذر می کنیم موضوع دیگری است. اعتراضات و اعتصاب های کنونی هر چند از نظر کمی بسیار گسترده است اما از نظر کیفی، بجهت اینکه خود بخودی است و فاقد هدف، افق و برنامه و تشکیلات سراسری است، قابلیت پایان دادن به وضعیت کنونی و گذار به یک جامعه آزاد و انسانی را ندارد.

هر پدیده داری ویژگی ها و شاخص هایی است، که با آن ها می توان، سمت و سوی تحولات، روند آینده آن، کارایی، قدرت اثرگذاری اجتماعی را ارزیابی کرد. علاوه بر شاخص های مهم بالا، یکی از شاخص های قدرت طبقاتی کارگران در مقطع کنونی را می توان تحمیل میزان افزایش سطح دستمزد ۱۷٪ برای سال ۹۴ دانست. افزایش این میزان دستمزد با توجه به تورم واقعی حدود ۴۰٪ در سال ۹۳، با افزایش سطح زندگی و خط فقر به بیش از سه میلیون تومان، نشان از کم مایگی قدرت طبقاتی سراسری کارگران و توان اثر گذاری طبقه در معادلات در سطح ملی است. گذر از بن بست ها و بحران های کنونی برای بخش وسیعی از زحمتکشان که امروزه اسیر این وضعیت هستند، افزایش آسیب های اجتماعی، نظیر اعتیاد، تن فروشی، منازعات و درگیری های فردی و خانوادگی است، و گاهی سر از خودکشی و خودسوزی و زندانی کردن در عمق تونل معادن سر برمی آورد، که نشان از ناتوانی پیشبرد مبارزه طبقاتی سراسری است. اگر طبقه کارگر ایران، حداقلی از شکل، همبستگی و قدرت طبقاتی خود را داشت. این سطح اندک افزایش حقوق می توانست تمام ارکان زندگی را به توقف و حاکمیت را به چالش کشانده و تهدید کند. یعنی احتمال خیزش سراسری و نبرد طبقاتی، برای سرنگونی بورژوازی را می توانستیم شاهد باشیم. چرا وقتی کارگران به خودکشی روی می آورند، جان خود را در راه پیروزی کل طبقه و جامعه بشری فدا نکنند؟ آن چیزی که شاهد هستیم، گسل و فاصله جنبش و اعتراضات کنونی، با موضوع و مفهوم تاریخی طبقه کارگر و آرمان رهایی آنست. سطح مبارزات کنونی بجهت فقدان شکل و ارتباط سراسری و پیوند با آرمان آن، چیزی جز عقب گرد، تمکین و تحمیل فقر و فلاکت را در بر ندارد. البته در صورت وجود قدرت طبقاتی سازماندهی شده کارگران، بورژوازی آنقدر عقل داشت که برای حفظ خود و جلوگیری از خیزش کارگران، تعادلی در سطح زندگی کارگران و دستمزد آنان بوجود آورد.

هر پدیده از جمله اعتراضات و مبارزات کارگری در بستر، زمینه های اجتماعی و فضاها گفتمانی متفاوت و متغیر، معانی و مفاهیم متفاوتی دارد، همچنین هر پدیده در کلیت و ساختار ارگانیک، رسالت و اهداف آن می بایست مورد شناسائی و ارزیابی قرار گیرد. بعنوان مثال این سطح از مبارزات طی سال های ۱۳۰۰ شمسی ببعد در ایران و بخصوص دهه ۲۰ یعنی در فضای اجتماعی پس از سال های انقلاب اکتبر و در بستر گسترش مبارزات و قدرت گیری طبقه کارگر در آن دوران در مقیاس جهانی، کاملا ماهیت، ویژگی ها و مفهوم دیگری داشت و در فقدان فضای دورانی سوسیالیستی، آلترنایتو و چشم انداز و منزلگاه سوسیالیسم یعنی در مقطع کنونی، مفهوم دیگر دارد. در اینجا چون بررسی وضعیت طبقه کارگر در ایران مد نظر است، از گفتمان های سوسیالیستی در اروپا در قرن نوزدهم، که ایران در آن زمان در دوران انجماد قرار داشت، فاصله می گیریم.

در طی سال های پس از انقلاب اکتبر، جرقه تلاقی عینیت و ذهنیت، جنب و جوشی در سراسر جهان و از جمله ایران خلق و آرمان نفی سلطه طبقاتی، و رهایی انسان از این سلطه، گفتمان هایی در سراسر جامعه و در بین طبقات مختلف ایجاد نمود. نسل هایی از تحصیلکردگان و روشنفکران طبقه متوسط، به سوی سازمان یابی طبقه کارگر سمت گیری کرده بودند، علم و عمل در یک پیوند تشکیلاتی گره خورده بودند و پدیده های کارگر- روشنفکر و از طرف دیگر روشنفکر- کارگر فضای اجتماعی را پر کرده بود. پیشروترین عناصر دانشگاهی و اساتید علم و پژوهش، با مبارزه عینی طبقاتی کارگری پیوند برقرار می کردند و جنبش اجتماعی طبقه کارگر، نه خود بخودی، بلکه سمت و سوی آگاهانه داشت. بخش آگاه اجتماعی، خوراک و مواد لازم برای ذهنیت جنبش عملی و معیشتی کارگران و همبستگی تشکیلاتی سراسری آنان فراهم می کردند و مبارزه برای بهبود در وضعیت کنونی را با چشم انداز جامعه سوسیالیستی در هم می آمیختند. گسترش مبارزات کارگری در دهه ۲۰ نوبد سرنگونی بورژوازی حاکم را با خود حمل می کرد. هر مبارزه بر سر معیشت و دستمزد در یک کارخانه و یا کارگاه با فضای گفتمانی جنبش سراسری پیوند می خورد. یعنی جنبش ها و اعتراضات معیشتی کارگری، با افق و مدل زندگی و چشم انداز حکومت کارگری تلفیق می یافت، و گروههای گسترده روشنفکران سوسیالیست با اتحاد عمل و هم جوشی اعتراض کارگری، بستر رشد و گسترش مبارزات هدفمند کارگران را تأمین می کردند.

عناصر عملی جنبش های خود بخودی کارگران در تلاقی و تعامل با فضای دورانی سوسیالیستی و روشنفکران پیشرو، تبدیل به کارگران نظریه پردازی می شدند که به زحمت می توان نمونه آنان در این دوران را یافت. نسل کارگران آگاه و استراتژیک که طرح مبارزات کارگری را تدوین می کردند، امروزه بازتولید و گسترش نیافته و رو به کاستی گذارده است. کارگران سوسیالیست در همه بخش های صنعتی و ساختمانی و کشاورزی گسترده بود. پیشروان کارگری در آن مقاطع مرکب از کارگران نظریه پرداز و روشنفکران عملیاتی بودند که آستین بالا زده بودند. نظریات تبدیل به عمل می شد و مجدد توسط عمل نیرو گرفته و تکامل می یافت. فضای اجتماعی را آرمان و عمل، اندیشه و جمع بندی، الگو، طرح ریزی تشکیلاتی و عملیات مبارزاتی پر می کرد. ایدئولوژی دوران از عصاره تاریخی با تحلیل زنده و خلاق شرایط اجتماعی و اقتصاد سیاسی، پیوند می خورد و سطح مبارزات طبقاتی را غنا می بخشید و بجلو می برد. ایده و نظر تبدیل به برنامه و سازمانیابی می گردید و از آن طرح مطالباتی استخراج می گردید. بطور خلاصه یک هویت مشترک بین دانش و تئوری های سوسیالیستی و مبارزات مستمر و پراکنده کارگران برای بهبود وضعیت موجود ایجاد می گردید و این هویت مشترک، سمت و سوی مبارزه طبقاتی و قدرت گیری سیاسی طبقه را نشان می داد.

در دوران کنونی، این هویت مشترک هیچگاه ایجاد نشده است. کار فکری و عملی توسط دو قشر کاملاً مجزا از یکدیگر انجام می شود. افکار و نظرات ها نه از شرایط زنده و جاری کنونی بلکه مدل ها و الگوهای خود را از گذشته می گیرند. بجای تئوریزه کردن شرایط واقعی کنونی و خلاقیت سوژه و تولید فکر، پیشرو به مصرف کننده فکری و کارگزار تبدیل شده که تنها بیان و اظهار می کند که فلان نویسنده و نظریه پرداز در خصوص فلان روابط تاریخی، اقتصادی - اجتماعی چه گفت؛ یا نوشت؟ برخی فعالان سوسیالیستی نیز مقالات و تحلیل های با چنین خواستگاه، به طرح باید ها و نباید های طبقه

کارگرمی پردازد که مرتبط با واقعیت زنده کنونی نیست. این باید ها و نباید ها در هیچ کجا جز ذهن نویسنده تبلور نمی یابد. لذا طبقه کارگر در رنج و اسارت کنونی بهره ای از چنین افکار و نظریاتی نمی برد. مبارزه ایدئولوژیکی در بین روشنفکران فاقد "مابه ازاء" جنبش های واقعی اجتماعی است، و لذا بسیاری مبارزات ایدئولوژیک به بحث های کلامی و بدون اثر گذاری در واقعیت تبدیل شده است. تلاش برای دگرگون کردن جامعه، با تقلید از تاریخ، تقلید از سمنبل ها، مضحک است. هیچ شکلی از تکرار تجربه کشورهای دیگر وجود ندارد. نکته در تحلیل فرآیندها و درس های تاریخی است. و فهمیدن این مسئله که در هر زمان و هر مکان، اگر «نان و صلح» گره نخورد به آنچه مردم فکر می کنند و احساس می کنند، تنها، تکرار کمیکی یک پیروزی تراژیک در گذشته است.

این سری تفاوت ها است که شعارها انترناسیونالیستی آن دوران را علی رغم حجم گسترده مبارزات و اعتصابات کنونی به شعارهای ناسیونالیستی کارگران بخش ساختمانی در اول ماه مه ۹۴ تبدیل شده است. جنبش های کارگری و اجتماعی در آن فضای دروانی جهانی، علی رغم پتانسیل نیرومند و عمیق و جهان شمول خود، بجهت برخی نواقص و ضعف ها به اهداف نهایی خود دست نیافت، حال چگونه این مبارزات پراکنده به جامعه آرمانی منتهی خواهد شد، جای بسی تأمل است! سطح آگاهانه و برنامه ریزی شده جنبش، جز یک عقب گرد و سقوط فاحش چیز دیگری است؟ علت این است که، در دوران کنونی تحلیل زنده و فعال واقعیت های جاری و بازسازی مناسبات اجتماعی و اقتصاد سیاسی، جای خود را به صدور احکام جامد و خشک داده، احکامی که دردی از مشکلات طبقه کارگر در راهگشایی مبارزات را دوا نکرده و مخاطب گفته ها و مقالات و نوشته ها دیگر محافل و گروهها و نه طبقه و جنبش های اجتماعی است. در دوران کنونی در بهترین حالت تشکل ها و محافل داخلی، اقدام به یک طرح ایدئولوژیک، اهداف، استراتژی و سبک کار برگرفته از دیگر شرایط اجتماعی نموده اند و از طبقه کارگر و جنبش های اعتراضی می خواهند که به آنان پیوندند. در حالیکه ایدئولوژی از مشترکات تاریخی و عصاره مطالبات دورانی شکل گرفته و چارچوب خشک، جامد و لایتغیر ندارد. استراتژی، نحوه سازمان یابی و چگونگی و درهم تنیدگی مطالبات و محوری کردن آنها را نمی توان بصورت ثابت و حاضر و آماده از جنبش های دیگر وام گرفت. آنها با حضور عملی و از دل مبارزات جاری استخراج می شود و سبک کار راهم شرایط عینی و واقعی تعیین کرده و از هر کارخانه تا دیگر مراکز کار و تولید و حضور زحمتکشانشان تفاوت دارد. تمامی اینها حاصل شناخت وضعیت کنونی و پیوند آن با آرمان های تاریخی و طبقاتی است.

واقعیت آنست که ماحصل پیشروی نئولیبرالیسم از سویی و عدم بازسازی و پویایی سوسیالیسم از سوی دیگر و پرشدن خلاء اجتماعی کنونی، بوسیله گفتمان های مذهبی و ماقبل دوران مدرن، حاصلی جز تظاهرات حکومتی کارگران در اول ماه مه در سال ۹۴ و سالهای قبل و بعد از آنرا در بر ندارد. در شرایطی که حقوق کارگر تنها کفاف خرید نان را می دهد، و تورم های تصاعدی طی دهه ها طبقه متوسط را هم در وضعیت طبقه کارگر قرار داده است.

مدعیان سوسیالیسم عموماً، به مفسران واقعیت های امروز تبدیل شده اند یعنی آنها به تفسیر و بیان تضادها و فاصله طبقاتی موجود می پردازند بدون آنکه اندکی در تغییر عملی شرایط توازن و مبارزات طبقاتی نقش ایفا کنند. مبانی نظری طرح شده

شرایط کنونی را توجیه می کند. سمت گفتگوهای آنان نه جنبش های اجتماعی بلکه حلقه ها و محافل فرقه ها و درخود است.. تحلیل زنده و فعالی که تغییر در وضعیت موجود وی ایجاد کند از سوسیالیسم، ایدئولوژی جامد و احکام غیر تاریخی می سازند که وضعیت کنونی را تداوم می دهد. در بسیاری از این دیدگاهها با سلب مسئولیت عملی از عنصر آگاه و پیشرو و انداختن آن به عهده جنبش خودبخودی جاری کارگران صورت مسئله را پاک می کنند. اشاره به برخی از این نظریات می تواند صحت ادعای مطالب مطرح شده را نشان دهد.

- « طبقه کارگر به نیروی خود آزاد می شود» واقعیتی که هم اکنون در مبارزات طبقه کارگر در ایران نشان می دهد، آنست که تمامی گستره مبارزات پراکنده کارگران به هرز راه ها رفته و متوقف می شود و گاهی سر از مطالبات ضد دموکراتیک و یا ناسیونالیستی بر می آورد. زنجیرهای اسارت طبقه کارگر هم اکنون و در هر لحظه در حال تنگتر شدن است (سطح افزایش حقوق سال ۹۴ و احکام شلاق برای کارگران) بطوریکه کارگران چشم اندازی برای آزادی خود نیافته و برخی آزادی را در جهانی دیگر یعنی از طریق خودکشی و خودسوزی می یابند.

- « مبارزات اقتصادی و معیشتی کارگران، بساط سرمایه داری را درهم می پیچد». در حالیکه امروزه عقب نشینی در دستیابی به معیشت و حداقل زندگی و سقوط به دوران برده داری را شاهدیم.

- در پاسخ نقدی که از طرف شاهرخ زمانی (کارگر- نظریه پرداز) به یک مدعی پیشرو ما شده، پیشرو! وی را دایناسور می نامد. همانطور که گفته شد نسل کارگر- نظریه پرداز در حال از بین رفتن است و پیشرو!! ما در این مورد حق دارد. اما اینکه بدون تکثیر و گسترش این کارگر- نظریه پردازان نمی توان به یک تحول سوسیالیستی دست یافت، وی کاملاً در خطا است و نشان از فاصله زیاد وی از درک و ضرورت های جنبش واقعی موجود است.

- تاریخ جنبش کارگری ایران: متولد بی راهه، زندانی گمراهه، در جستجوی راه : از آقای ناصر پایدار. وی هستی اجتماعی کارگر را ذخیره سرشار و عصاره تمامی فضائل طبقاتی و تاریخی می داند، اما بزعم ایشان طبقه کارگر، همواره بجای کاربرد دانش و شناخت خود، آنرا کنار گذاشته و رویکرد دیگر طبقات را پذیرفته است. وی طبقه کارگر را نه یک طبقه سراسری و در قرن بیست و یکم، بلکه یک آدم سفیه و دیوانه فرض می کند و انسان را به یاد شعرهای فکاهی قدیمی «عذرا خانم» می اندازد، که می گوید « پسر بزرگش که جنون گرفته گتسو داده کیسه توتون گرفته ». برآستی اگر شرایط عینی و بخصوص ذهنی اعم از استراتژی، سازماندهی و خط مشی ها و افق برای قدرت یابی طبقه کارگر آماده بود، مگر طبقه کارگر، یک فرد دیوانه است که آنها را رها کند و راهبردهای لیبرالیستی و رفرمیستی را بپذیرد؟

- در برخی دیدگاهها، اساساً نظر و عمل دو مقوله انطباق ناپذیرند و بین آندو یک دره عمیق وجود دارد. آقای حکمت « ما هم میگوئیم انقلاب میکنیم و بعد ببینیم که کارگران از ما حمایت میکنند یا نه؟» وی فواصل بین شرایط ذهنی و مادی انقلاب و تلاقی این دو را پر نشدنی فرض می کرد. و با این تئوری و بدون طبقه و انقلاب طبقاتی، آقای منصور حکمت و آقای حمید تقوایی ۱۷ سال قبل، سر کسب قدرت سیاسی ظرف یکسال و یا یکسال ونیم شرط بندی می کردند. در ۱۷ سال قبل

اظهار نمود: « ما در این موقعیت قرار گرفته‌ایم. اگر بحث من بخواهد جمع‌بندی‌ای داشته باشد این است که این دوره یکی دو ساله در رابطه حزب کمونیست کارگری با قدرت سیاسی تعیین کننده است » هر چند آنان و کسانی که در آن مقطع کف زده و هورا می کشیدند این توهمات را کنار گذاشتند اما هنوز رهروان صدیق، امثال اتحادیه آزاد، دست از این نظریات بر نداشته و با پذیرش این خط مشی ضد اجتماعی، کسب قدرت از طریق چند نفر و با برگزاری تظاهرات حداکثر ۲۰ نفره در مقابل ارکان نظام سرمایه داری و بدون حضور طبقه کارگر را دنبال می کنند. اینان بدنبال چهره و شاخص شدن خود و نه رشد و قدرت یابی طبقه کارگرند.

- تحلیل گر ما آقای قراگزلو پس از ۳۶ سال حاکمیت نظام ولایت فقیه، در تحلیل روز کارگر ۹۴ به این انکشاف مهم دست یافته است که « از تهران صدای پای فاشیسم شنیده می شود!!؟! ایشان طی این مدت متوجه انحصار سیاسی و سرکوب خونین مستمر نبوده، می بایست از ایشان پرسید: طی این ۳۶ سال از کجای ایران این صدای پا به گوش نرسیده بود؟ از خوزستان یا کردستان و ترکمن صحرا و بلوچستان و آذربایجان و؟ شاید تا بحال این نظام مشغول مبارزات ضد امپریالیستی بوده است!

- در عرصه یک بیانیه یا اقدام عملی مشترک، و یا در مبارزه ایدئولوژیک و پلمیک های - بدون مابه اراء جنبش اجتماعی - بخش هایی از پیشروان!! سطحی از روش، منش و مناسبات اجتماعی را به نمایش می گذارند، که نشان می دهد بخش هایی از مدعیان رهایی طبقه کارگر - از جمله نگارنده این مقاله - هنوز به درک شرایط دموکراتیک و مدنی جامعه سرمایه داری نرسیده اند، چه رسد به نقد کاستی ها و ضعف های این نظام و آلترناتیو سوسیالیستی گذر از سرمایه داری، بعبارت دیگر رشد نیافتگی اجتماعی - اقتصادی دامن گیر خود ما نیز هست. این معیاری بسیار کلیدی است که در فردای تحول اجتماعی - اقتصادی ایران امکان ظهور ضد انقلاب، دیکتاتوری و فاشیسم از دل انقلاب آتی در ایران را از امروز باید طرح کنیم تا این تجربه تاریخی که اتفاق آن در انقلاب ها کم نیست دوباره سر باز نکند. اگر جنبش چپ و سوسیالیستی از زمان تولد « اسلام سیاسی » یعنی از سال های ۱۳۰۰ شمسی بعد، این ضد انقلاب را بطور مستمر، گسترده و علنی، افشا و مبانی نظری آنرا در مقابل توده ها و طبقه کارگر می گذاشت، امروز نظام ولایت فقیه بر گرده مردم سوار نبود. وضعیت کنونی حاصل سکوت و مماشات گذشته است، امری که نباید به هیچوجه تکرار شود. دیکتاتوری در پس شعارهای رهایی کارگر نیز از امروز می بایست افشا شوند.

فاصله و دوری مدعیان پیشرو سوسیالیسم از متن واقعیات، مجهز نبودن به ابزار شناخت مارکسی، عدم حضور در مبارزات عملی طبقه کارگر و طرح نظریات و تئوری هایی که قابلیت تغییر وضع موجود را نداشته، بلکه مفسر با برداشتی شخصی و فرقه ای از مبارزات جاری است. پیشروان را به شیخ پیشروان واقعی و در واقع به نظریه پردازان بی عمل تبدیل می کند. فقدان فضای انقلاب سوسیالیستی در دستور روز در سراسر جهان و تیره و تار بودن نتیجه تحولات و انقلاب ها در منطقه، شرایط سخت معیشت و امید نداشتن به فردای کار برای هر کارگری که طعم بیکاری های متمادی و اضطراب تهیه نان برای فرزند را کشیده، که حتی به فردای کار خود امیدوار نیست. و نتیجتاً ترس از دادن همین حقوق زیر یک سوم خط فقر،

اجازه نمی دهد طبقه کارگر به تغییر سیاسی فکر کند، چه رسد که پای عمل این تغییر برود. این شرایط مجموعاً وضعیت امروز را رقم زده است. سرنخ تغییر وضعیت کنونی در تغییر موضع پیشروان از عرصه ذهنی به عرصه عملی است. و تا این تحول اساسی بوقوع نپیوندد، وضعیت اجتماعی - اقتصادی امروز بغرنج تر خواهد شد. زیرا کارگران فرصت و مجال تعمیم دادن ساز و کار وضع موجود و بیرون کشیدن قوانین عام مبارزه طبقاتی موجود را نداشته و از طرف دیگر فاقد همکاری و اتحاد پیشروان عملیاتی با خود هستند، و لذا بعنوان کارگر بی سر توصیف می شوند.

راه پیمایی روز کارگر ۹۴

مجوز راه پیمایی کارگران در این روز خود یک اقدام جدید پس از یک دهه محسوب می شود، چرا که دلالتان خانه کارگر، پس از تظاهرات روز کارگر در ورزشگاه شیروودی، مجوز گردهمایی در مناطق مرکزی و راهپیمایی را نداشتند. در فضای پس از دهه ۸۰، و ظهور مجدد تشکل های فعالان کارگری، گرمای فضای فعالیت های اجتماعی و کارگری، محافل و تشکل ها را بطور غریزی بهم پیوند می داد. مجموعه فعالین و محافل، قادر به فراخوان تظاهرات روز اول ماه مه را نداشتند و لذا در تجمعاتی که توسط خانه کارگر برگزار می شد حضور می یافتند. در سال ۱۳۸۴ در مراسم روز کارگر متعلق به خانه کارگر در ورزشگاه آزادی، فعالان کارگری توانستند رهبری شعارها را در دست بگیرند و عالیجناب و پدرخوانده خانه کارگر - یعنی هاشمی رفسنجانی - که قصد حضور و تبلیغ انتخابات ریاست جمهوری را داشت، با دریافت گزارش ورزشگاه، جو را نامناسب و ملتهب دید، و از حضور در مراسم خودداری کرد. در اول ماه مه سال ۱۳۸۶ راهپیمایی در خیابان های وصال شروع و بزرگداشت این روز در ورزشگاه شیروودی (امجدیه) برگزار گردید. هر چند فراخوان توسط خانه کارگر انجام شد، فعالان توانستند رهبری تظاهرات را در دست گرفته و بسمت میدان هفت تیر راهپیمایی کنند... پیامد این وقایع، خانه کارگر فعالیت خود را محدود و منحصر به مناطق دور افتاده و با اجرای کنترل های شدید نمود. اوج فعالیت های محافل و تشکل های کارگری - اما بدون حضور خود کارگران - در اول ماه مه ۸۸ در پارک لاله برگزار شد که با سرکوب پلیسی مواجه و بیش از ۱۵۰ نفر دستگیر شدند. طی تداوم فعالیت ها ضعف و تنگناهای نظری و عملی فعالین در شرایط جدید اجتماعی خود را نمایان می نمود، که منجر به فاصله گرفتن این تشکل ها با یکدیگر از یکطرف و اختلافات درونی از طرف دیگر بود، و از آن ببعد توان حضور مؤثر در اول ماه مه، بطور مستقل و یا در تجمعات رسمی برگزار شده توسط خانه کارگر را نداشتند.

با در نظر گرفتن چنین روندی مجوز راه پیمایی اول ماه مه ۹۴ را می توان ارزیابی صحیح نمود. در این روز محافل و عناصر به مناطق حاشیه شهری رفتند. بخش عمده و اکثر آنها به دره ویسه در روستای دشته کرج چالوس، و بخش های کمتری به پارک جهان نما و یا پل کردان رفتند. گفتگو های نظری در برخی از محافل شکل گرفت. اما عرصه خیابان و راه پیمایی در انحصار خانه کارگر قرار داشت.

با بن بست سیاست های داخلی و خارجی رژیم ولایت فقیه، جناح روحانی مدعی راهبردی جدیدی در عرصه داخلی و خارجی است.. با توجه به رشد و گسترش نارضایتی ها، این جناح جهت جلوگیری از خیزش های اجتماعی، رشد و توسعه

تشکل های تحت کنترل و بی خطر را در دستور روز قرار داده است. در سیاست های جناح روحانی بازشدن فضای اجتماعی برای کانالیزه کردن مطالبات اقتصادی اقشار مختلف طبقه کارگر در دستور کار قرار دارد و از طرف دیگر این جناح از ضعف و ناتوانی و فقدان رادیکالیسم در این جنبش ها اطلاع دارد. مجوز راه پیمایی حدود هشت هزار کارگر در روز کارگر امسال را از این زاویه می بایست ارزیابی کرد. شعار «سرمایه دار حیا کن افغانی را رها کن» در کانالیزه کردن و جهت دهی جنبش طبقه کارگر است. گویا کارگر و سرمایه دار ایرانی می توانند در سازش و تعامل زندگی مناسبی برای کارگران سازماندهی کنند. راه پیمایی پس از شروع از مقابل خانه کارگر بدون کنترل و سمت دهی بود. یعنی خانه کارگر نیز فاقد توان سازماندهی است و تنها می تواند فراخوان صادر کند. شعارهای معیشت، منزلت حق مسلم ماست و برخی شعارهای دیگر هم داده شد، اما واضح است که یک راهپیمایی تحت کنترل کارگری نبود. در شرایط کنون محافل و تشکل های فعال کارگری قادر نیستند که رهبری چنین تظاهرات بزرگی را بعهده بگیرند و اگر بفرص چنین اقدامی هم عملی باشد، با توجه به فقدان زیرساخت های تشکیلاتی - نظری و استراتژی، این تأثیر موقتی بوده و چیزی را تغییر نخواهد داد. یعنی پس از تظاهرات که کارگران متفرق شدند تغییری در صف بندی مبارزات طبقاتی ایجاد نخواهد شد.

تلاش برای طرحی نو، و ابتدا پوست انداختن نیروی های پیشرو در عرصه اندیشه و عمل و سمت گیری در جهت جنبش های اجتماعی، و کندن از دیوارها و حصارهای فرقه ای ایجاد ظرف جدید و زمینه سازماندهی سراسری کارگران با ویژگی های غیر فرقه ای و نوین و تلاش برای بازسازی نظری- فکری زنده و واقعی و مطابق با مقتضیات روز، می تواند راهی برای شکست بن بست وضع موجود باشد.

غلامحسین حسینی